

نزول فیض الهی

(۲)



قسمت سی و چهارم

آیه الله جوادی آملی

«أنزل من السماء ماء فسألت أوديةً بقدرها فاحتمل السيل زبداً رابياً ومما يوفدون عليه في النار ابتغاء حلية أو متاع زبد مثله، كذلك يضرب الله الحق والباطل فأما الزبد فذهب جفاءً وأما ما ينفع الناس فيمكث في الأرض، كذلك يضرب الله الأمثال».

(سوره رعد آیه ۱۷)

در بحث گذشته، قسمت اول این آیه مورد بررسی قرار گرفت، و این نتیجه گرفته شد که: فیض خدای سبحان که از مخزن غیب تنزل می کند اندازه ای ندارد. وقتی بعالم خلق آمد، به اندازه های گوناگون در می آید و گرنه آنچه از مخزن غیب نازل می شود اندازه ای ندارد، تا گرفته چه کسی باشد و آن قلبی که این فیض را دریافت می کند چه اندازه وسیع و ظرفیتش گسترش داشته باشد.

ظرفهای علم و دانش

ظرفیتها فرق می کند

پس آب همانطور که از بالا نازل می شود، اندازه ندارد، در ظرفها به اندازه آن ظرفها جا می گیرد، فیض خدای سبحان نیز اینچنین است. می فرماید: «ان من شيء الا عندنا خزائنه وما ننزله الا بقدر معلوم»^۱ چیزی نیست در جهان مگر اینکه خزائن آن پیش ما است و آنچه نازل می کنیم به اندازه معلومی است. پس آنچه در مخزن غیب است، اندازه ندارد، وقتی تنزل کرد، انسانها از آن فیوضات استفاده می کنند. بعضی ها اصلاً ظرفیت ندارند، ولی برخی دیگر ظرفیت دارند آنان که ظرفیت دارند، ظرفیتهاشان گوناگون است. برخی مانند سنگهای خارا سخت هستند که آب هرگز در آن ها قرار نمی گیرد ولی برخی مانند دره ها و حوض ها ظرفیت دارند و آب را می پذیرند.

برخی مانند کفار اصلاً ظرفیت ندارند. در آیه ۷۴ از سوره بقره می خوانیم: «ثم قست قلوبكم من بعد ذلك فهي كالحجارة أو أشد قسوة». آنگاه قلبهای شما قساوت پیدا کرد و سخت دل شدید تا آنجا که دلهايتان از سنگ خارا هم شدیدتر و سخت تر شد. بنابراین قلبی که مانند سنگ، سخت شده است، دیگر ظرفیت ندارد و قابلیت پذیرش هیچ فیضی از

فیوضات حق ندارد. اینها همانهایی هستند که خداوند بر قلوبشان مهر زده است «ختم الله على قلوبهم»^۲ و وقتی قلبی مُهر شد، دیگر نمی شود آن عقاید فاسد و اخلاق باطل را از آن بیرون کرد و نمی شود که مستهای خوب جایگزین آنها ساخت.

گروه دیگر کسانی هستند که قلبهایشان دارای ظرفیت است و اینها نیز ظرفیتهاشان مختلف می باشد. امیرالمؤمنین علیه السلام به کسبل می فرماید: «إن هذه القلوب أوعية، فخيرها أوعاها»^۳ این دلها مانند ظرفها است و بهترین آنها ظرفهایی است که وسعت بیشتری برای دریافت علوم و معارف دارند.

مرحوم کلینی رضوان الله علیه از امام مجتبی سلام الله علیه نقل کرده است که در اواخر عمر شریفش به برادرش محمد بن حنفیه جمله هایی را گوشزد کرد و فرمود: این جمله های من مرده ها را زنده می کند، تو از شنیدن این کلمات محروم نباش؛ یکی از آن جمله های نورانی این است که فرمود: «كونوا أوعية العلم ومصايح الهدى». بکوشید که ظرفهای علم و دانش و چراغهای هدایت باشید. یعنی عالم بشوید تا راه خود را ببینید و چراغ هدایت بشوید تا راه دیگران را برایشان هموار سازید.

بنابراین، آنها که از این فیض الهی، مقداری بهره بردند، نتیجه بهره برداریشان این است که قلبشان وسیع خواهد شد و شرح صدر، پیدا خواهد کرد که شرح صدر گسترش همین وعاء است. اگر صدر بپاشد، قلب، فیوضات تازه تر و بیشتری را دریافت می کند چون همواره خدای سبحان، دائم فیض بر مخلوقات است. از این روی، فیض حق هرگز با باطل همراه نیست چون باطل مانند کفی است که روی سیل می آید، اگر ابری حامل باران باشد در مخزن ابر، کف نیست چون آنجا جای کف نیست و همه آنها آنجا است ولی اندازه ندارد، اما کف روی سیل ها است که در اثر جنب و جوش و خروش آنها پدید می آید. انسان وقتی به سراغ این کف می رود، می بیند اگر در این کف مقداری آب بود که همراه خود آب

می ماند، پس آن فضائی را که اشغال کرده تا خودش را نشان بدهد، آن هیچ است. و بدینسان است که جریان اعمال کفار را در قرآن مانند سرابی تشریح فرموده است که کفار بدنبال آن می روند بخیال اینکه آبی را دریافت کنند ولی چیزی جز سراب نمی بینند.

«فَسالَتْ أودیة» - هر وادی و دره ای به اندازه ظرفیتش سیل آب شد. این اسناد سیل به وادی مثل اسناد جریان به نهر است، می گوئیم. نهر جاری است، در حالی که خود نهر جریانی ندارد بلکه آبی که در آن است، جریان دارد. این اودیة هم هر کدام به اندازه خود تا آنجا که ظرفیت داشته باشند، آب می گیرند.

«فاحتمل السیل زیداً وایناً» - این سیل بهمراه خود کف برجسته نمی مغزی را بدست گرفته است. این برجستگی و افزایش زائد است که پس از آرامی اوضاع، کف ازین می رود و آب می ماند. و همچنین در مثال صنعت «وصما یوقدون علیه فی النار». آنچه که در آتش افروخته می کنند یا برای تحصیل زینت مانند گذاختن طلا و نقره و دیگر فلزات قیمتی یا برای تحصیل مصالح ساختمان و رفع نیازهای عادی مانند آهن و غیره «انباء حلیة اوتناع». در این مثال نیز مانند کفی روی این مواد گذاخته، خودش را نشان می دهد «زید مثله».

حق هرگز با باطل نمی سازد

و اینچنین است حق و باطل «كذلك يضرب الله الحق والباطل» حق مانند آبی است که می ماند و باطل مانند کفی است که زائل می شود و از بین می رود و همچنین در باره مواد گذاخته «فاما الزید فذهب جفاء» خود لاین آب، کم کم و بتدریج کف ها را طرد می کند و به این طرف و آن طرف نهر پراکنده می سازد و اما آنچه را که به نفع مردم است در مثال سیل یا در مثال فلزات گذاخته. در زمین باقی می ماند «فبمکث فی الارض».

«كذلك يضرب الله الأمثال» و بدینسان خداوند مثلی می زند تا مطالب تبیین شود. پس همانطور که کف های روی آب ناپدید می شوند و از بین می روند، و فقط آب خالص و سودمند در زمین باقی می ماند، حق ها هم با هم هماهنگ و منسجم هستند و هیچ حقی با کف و باطل نمی سازد و با آن متحد نخواهد شد. این خاصیت حق و خاصیت باطل است. لذا در کریمه دیگر می فرماید: «قل جاء الحق وما یبدئ الباطل وما یبعده» بگو: حق آمد و چون حق آمد دیگر جا برای هیچ باطلی نیست چه باطلی تازه باشد و چه باطلی کهن و سابقه دار.

چگونه باطل سرکوب می شود؟

در سوره انبیا می فرماید: ما باطل را بدست حق از بین می بریم و با دست حق سرکوب می کنیم. پس باطل را نمی شود با باطلی دیگر از بین برد بلکه باید حقی بیاید تا آن باطل نابود شود. «بل تقذف بالحق علی الباطل

فیدمغه فإذا هو زاهق» اگر حق به جان باطل حمله ور شد، آن را مغز کوب می کند و چون مغزش کوبیده شد، دفعتاً از بین می رود، چون دیگر تاب مقاومت را ندارد، مانند کفی است تو خالی در برابر آب.

از این مطالب قرآنی چنین بدست می آید که:

۱. باطل رفتی است و جز از راه حق نمی شود باطل را از بین برد.
۲. اگر حق قیام کرد، باطل نمی تواند در برابرش مقاومت کند، زیرا همین که حق، مغز باطل را کوبید، فوراً در جا آن را نابود می سازد.
۳. هر جا نشان درگیری و نزاحم است، پیدا است که باطل در آنجا راه دارد، چون هیچ حقی با حق دیگر درگیر نیست.
۴. باطل با هیچ حقی پیوند ندارد که از راه باطل کسی به سراغ حق برود. پس هرگز هدف وسیله را توجیه نمی کند.

دستور قیام، آن را حق می سازد

در اینجا سئوالی ممکن است پیش بیاید که اگر گفته شود باطل با باطلی دیگر نابود نمی شود، پس این قسمت از دعا که می خوانیم: «اللهم اشعل الظالمین بالظالمین واجعلنا بینهم سالمین غانمین» به چه معنی است؟

این که از خداوند خواسته می شود که ظالمین را به خودشان مشغول کند، بدین خاطر است که از قدرت آنها بکاهد و مزاحم حق نشوند. اگر یک باطلی با باطلی دیگر درگیر شود، این تبدیل باطل است به باطلی دیگر نه اینکه از آن بطلان است، ولی حق که با باطل درگیر می شود، اگر حق ظهور کرده جا برای باطل اصلاً نمی ماند. خداوند درباره رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: اگر اخدی هم تو را در این قیام، یاری نکرد و تو تنها شدی، تنهایی تو عزیز نیست، نمی توانی بگویی چون من یک نفر هستم و اینها همه کافرند، پس من رسالتی ندارم! اگر دستور قیام رسید، بخنده دار تضمین حق، خدای سبحان است زیرا خود فرموده است. «کتب الله لا غلبت أنا ورسلی».

پس اینچنین نیست که انسان بدستور خودش و بعیل خودش قیام و قعود داشته باشد؛ قیام باذن الله است و قعود هم باذن الله. بنابراین هر جا دستور قیام آمد، حق است و هر جا دستور نیامد باطل است.

مثلاً اگر خداوند به پیامبر دستور قیام را داد که اگر حتی تنها هم شدی باید قیام کنی و تنهایی عزیز نیست، چنین دستوری را به امام حسن علیه السلام نداد، و نفرمود به اینکه اگر کسی تو را یاری نکرد تو هم خودت را به کشتن بده که معایه تو را بکشد، بعداً لباس سیاه بپوشد و عوامفریبی کند و قتل لوث شود و این خون مطهر از بین برود. شرایط زمان فرق می کند. در اینجا شرایط طوری بود که قیام به ضرر اسلام بود، لذا دستور نیز فرق کرد. و حتی در مورد حضرت سیدالشهدا علیه السلام نیز، تا آن وقت که معاویه بر قدرت مسلط بود، حضرت دستور قیام نداشت زیرا عوامفریبی

معاویه بگونه ای بود که خیریه‌های را نظیر کربلا به وجود نمی آورد، بلکه حضرت را ممکن بود مخفیانه مسموم کند و لباس عزانیز دربر نماید! و شاید بی هاشم تسلیم هم می گفت. این بود که حضرت ۱۰ سال خون دل خورد و تحمل کرد چون دید مادامی که جو جو معاویه است و مادامی که روم آنچنان به خواب فرو رفته بودند، قیام فایده ای ندارد. وقتی آن ملعون از بن رفت و یزید خام روی کار آمد، حضرت فرمود: الان قیام می کنم و خود می دهم و ثار الله خواهم شد، یعنی این خون بهایش عنایت الهی و دین خداست.

نتیجه بحث:

۱- فیض الهی مانند آب زلال است که از بالا می آید و اندازه ای ندارد و ثوب، ظرفهایی است که به اندازه ظرفیتشان، از آن فیض بهره می گیرند و هر که قلبش گسترده تر و واسع تر باشد، ظرفیت پذیرش فیض بیشتر و ثروتتر است.

۲- انسان باید با ایمان و عمل صالح، ظرفیت پذیرش فیض الهی را در خود فراهم سازد و هر چه گناه بیشتر و بُعد از خدا بیشتر شود، ظرفیت کمتر می گردد تا آنجا که بکلی از بین می رود مانند کفار که اصلاً ظرفیت ندارند. «سواء علیهم أأنذرتهم أم لم تنذرهم لا يؤمنون»^۲ فرقی برای آنها ندارد چه آنها را از عذاب الهی بترسانی و چه نترسانی، هرگز ایمان نمی آورند.

قیام از وصیت نامه امام قدس سره و اسم مستأثر الهی

مسأله بداند قرن سیزدهم که آلوسی در آن زندگی می کرد گذشت و حدود نیم قرن نیز پس از آن گذشته یعنی هم اکنون که سال هزار و سیصد و چهل و پنج هجری قمری و اواسط قرن چهاردهم است که من مشغول نوشتن این مسأله هستم، طبق رأی سیوطی از زمان تعیین ظهور مهدی مدتهاست که می گذرد و ظاهر نشده، پس بحمد الله آنچه سیوطی بنا کرده منتهلم شد، خدایتعالی از او نسبت به انتشار اوهامی که مرتکب شده فرگردد، سیوطی در جمع کردن اوهام، هم چون حافظ لیل یعنی هیزم جمع کن شبانه است که در تاریکی مارها را نیز به خیال هیزم جمع می کند و معذکدر این مباحث بر استاد اکبر خویش حافظ بن حجر برتری ندارد... و از بیان حافظ بن حجر در این مقام روشن شد که دو قهرمان اخبار اسرائیلیات و دو چشمه سرشار خرافات یعنی کعب الاحبار و وهب بن منبه بودند که خرافه تحدید عمر دنیا را در امت اسلامی انتشار داده اند، البته اصل این افسانه را آنها اختراع نکرده اند، بلکه این افسانه در کتب یهود حسی در کتابی که توراتش می خوانند موجود است، ولی در توراتشان، عمر دنیا به هفت هزار سال تحدید گردیده، این دو قهرمان شش هزار سالش کرده اند که خدعه ای به مسلمین کرده باشند، و ما چه میدانیم شاید مرجع روایات خرافی همین ها باشند زیرا صحابه محترم یا تابعین چیزی که از همدیگر می شنیدند هیچگاه مسموع خویش را بر سبیل روایت اظهار نمی کردند، بلکه به اقتضای مناسبات ذکر می کردند بدون این که به رسول الله صلی الله علیه وآله اسناد دهند. آنگاه کلامی از کتاب «الاداعه لما کان

اینجا است که قلب از سنگ خارا نیز سخت تر و شدیدتر می گردد.

۳- هر چند که خداوند فرموده است باطل رفتنی است. «ان الباطل کان زهوقاً»- ولی سرکوب کردن و نابود کردن باطل باید بدست حق و با استمداد از حق باشد، پس باطل به خودی خود از بین نمی رود بلکه باید باطل را با دست حق نابود کرد.

۴- باطل در برابر حق توان مقاومت ندارد مانند کف آبی است که در اثر سبیل پدیدار می گردد و خود سبیل آن را به این طرف و آن طرف پرتاب می کند و نابودش می سازد.

۵- تعیین حق و تشخیص حدود حق به اذن مسئول وحی است. پس اگر دستور قیام از سوی خداوند رسید ولی خدا باید قیام کند و آن همان قیام حق است، حال چه در برابرش همه باطل باشند و یک نفر همراه او نباشد و چه یارانی برای مقاومت همراه او باشد. و اما آنجا که دستور قیام نیامده باشد مانند حالانی که بر رسول خدا صلی الله علیه وآله در مکه گذشت، چون در آن جا قیام، حق نبود. پس اینچنین نیست که انسان به میل خودش قیام و قعود داشته باشد. بنابراین ولی الله مطلق اگر قیامش به اذن خدا است، قعودش هم به اذن خدا است، خوابیدن و سخن گفتن و تمام حرکات و سکناتش هم باذن الله است.

۱- سوره حجر- آیه ۲۱	۲- سوره بقره- آیه ۷
۳- سوره بقره- آیه ۷	۴- سوره سبأ- آیه ۴۹
۵- سوره قیامه- آیه ۱۸	۶- سوره مجادله- آیه ۲۱
۷- سوره بقره- آیه ۷	۸- سوره بقره- آیه ۷
۹- سوره بقره- آیه ۷	۱۰- سوره بقره- آیه ۷
۱۱- سوره بقره- آیه ۷	۱۲- سوره بقره- آیه ۷
۱۳- سوره بقره- آیه ۷	۱۴- سوره بقره- آیه ۷
۱۵- سوره بقره- آیه ۷	۱۶- سوره بقره- آیه ۷
۱۷- سوره بقره- آیه ۷	۱۸- سوره بقره- آیه ۷
۱۹- سوره بقره- آیه ۷	۲۰- سوره بقره- آیه ۷
۲۱- سوره بقره- آیه ۷	۲۲- سوره بقره- آیه ۷
۲۳- سوره بقره- آیه ۷	۲۴- سوره بقره- آیه ۷
۲۵- سوره بقره- آیه ۷	۲۶- سوره بقره- آیه ۷
۲۷- سوره بقره- آیه ۷	۲۸- سوره بقره- آیه ۷
۲۹- سوره بقره- آیه ۷	۳۰- سوره بقره- آیه ۷

وما یکون بین یلی الساعه» تألیف سید صدیق حسن خان هندی معاصر سید آلوسی مذکور نقل می کند:

هنگامیکه قرن نهم هجری در آستانه پایان بود، حافظ سیوطی حکایت کرده که در سال هشتصد و نود و هشت هجری ماه ربیع الاول، مردی با ورقه ای نزد وی آمد و حاصل آنچه در ورقه بود بر مینای این حدیث بوده که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در قبر خویش هزار سال درنگ نمی کند. با اقتضای این حدیث بعضی از اهل علم فتوی داده اند که در سده دهم مهدی و دجال خروج می کنند و عیسی بن مریم نازل می گردد و سایر آیات و امراط اماعت آشکار می شوند.

سیوطی این حدیث را باطل اعلام کرده و در صدر رساله «الکشف فی مجاوزة هذه الامة الالف» در بطلان این حدیث اطالعه کلام نموده و گفته که آثار و اخبار دلالت دارند بر اینکه عمر این امت متجاوز از هزار سال است ولی زاید بر هزار به پانصد سال نمی رسد و در این مدعا بر گفته های ابن جریر طبری اعتماد کرده است... (تفسیر المنارج ۹ ص ۱۷۰-۱۷۷).

سوداء العروس

نقل این خرافه سودا در قبال آن حقیقت بیضاء در تفسیر حدیث «بعثت انا...» از قبیل مواجهه دادن کنیزک سیاه است با عروس زیبا روشی که به خانه شوهر می رود که بدینوسیله زیباییش درخشانتر می شود. چه عالی گفته مفتی دیار مصر شیخ محمد عبده «الله دره»: «مادامی که این گونه کتب خرافی در میان امت مسلمان است، قیام بر صراط مستقیم برای این امت غیر ممکن است».